أعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم اللَه الرحمن الرحیم

بعضي‌ها هستند كه ذاتا به دنبال رفع عيبشان هستند، بعضي‌ها هستند كه ـ البته ذاتاً كه نمي‌توانيم بگوييم ـ به دنبال تنزيه هستند و به دنبال رفع عيب در اذهان هستند و بين اين دو مسأله خيلي خيلي فرق است، بعضي‌ها هستند كه اگر در جايي اشتباه كنند به دنبال رفع اشتباه برمي‌آيند، چكار كردند؟ چه شده؟ و به دنبال این هستند تا بقيه عيبشان را بگيرند.

مرحوم آقا در مجلسي راجع به يك نفر از شاگردان استادشان صحبت مي‌كردند، و به نقل از استادشان مي‌فرمودند كه: فلاني به دنبال اين است كه چه مشكلي دارد، و مي‌آيد كه مشكلش حل شود و درست شود و مسأله تمام شود، اگر يك مدتي مي‌آمد ـ اسم يكي از دوستانشان را مي‌بردند ـ مي‌ديد كه مسأله‌اي مطرح نمي‌شود، ايرادي از او گرفته نمي‌شود اين شخص يک‌خرده ملول و دلسرد مي‌شد كه؛ خب آقا ما خودمان را مي‌شناسيم، چرا نبايد عيب گرفته شود؟ چرا نبايد چيزي از ما گفته شود؟ و مي‌فرمودند: این‌ها پيشرفت مي‌كنند، بعضي‌ها نه.

ايشان يك وقتي به چند نفر درس مي‌دادند و روز بعد در درس گاهي سوال مي‌كنند كه راجع به اين قضيه مطلب اين كتاب را فهميديد؟ خوب مسأله را ادراك كرديد؟ يكي بود نفهميده بود آقا يك جوري مي‌خواست از زيرش در رود كه ما فهميديم، و بعد كه مثلاً براي او ثابت مي‌شد كه نفهميده و مطلب اين است، مي‌گفت: خب منظور من اين است، اي بابا سفيد را بگوید سياه و وقتي كه برايش روشن مي‌شود؛ مي‌گوید منظور من اين است دیگر بابا حالا اين قدر داري ما را مي‌دوانی.

 اين خيلي حالت بدي است، اين افراد اصلاً رشد ندارند همان طور مي‌مانند همان طور كوتوله مي‌مانند.

ولي اين يك دردي است كه؛ ما هميشه مي‌آييم يك عملي را انجام مي‌دهيم بعد مي‌گوييم درست است و صحيح است و مصلحت و واقع در اين است، بعد از يك مدتي يك سال دو سال يكدفعه كه تَقَش دربيايد مي‌گوید: بابا ما از اول همين را مي‌گفتيم، ما مي‌دانستيم كه اين مسأله ايراد دارد، ما مي‌دانستيم.

پس چرا اين طوري شد؟ آخر حرف آن موقع را بگذاريم در کنار اين سخن شما خب اين چه طور جور درمي‌آيد؟! چرا اين بشر اين جور مي‌شود؟! يك قضيه‌اي است كه انسان نمي‌خواهد به نقص [خود اعتراف کند]، مگر ما امام زمان هستيم، ما كه امام زمان نيستيم، حالا كه نيستيم پس چرا يك نقصي را نپذيريم؟! خب چرا؟! مگر بر ما وحي مي‌شود؟ مگر ما پيغمبريم كه اين مطالب خلافمان منافي با عصمت باشد؟ حداقل عصمت در تبليغ، مگر اين بود؟ خب وقتي نيستيم چرا نپذيريم؟! چرا در جايگاه خودمان واقع نشويم؟! چرا خودمان را در جايگاه خودمان نگذاريم؟! بله ما خلاصه شواهد بسياري براين مسأله داريم!! يعني خيلي!! همه هم ديدند همه هم شنيدند همه هم تجربه كردند هر اشتباهي كه مي‌شود؛ نه غلط است ... اين به اصطلاح همين است.

ديگر نتيجه عدم تزكيه و عدم تربيت، نتيجه عدم تربيت و عدم تزكيه اين است. خدا به داد ما برسد كه آن مسير... من در خيلي از قضايا با افراد كه صحبت مي‌كرديم، بله خيلي مسأله است كه آدم در حال خودش و در رفتار خودش اشتباهي كرده بگويد؛ من اشتباه كردم يا بگويد من منظورم اين بوده است الآن اين است. نگويد من هم همين را گفتم، من هم همين را چيز كردم.

 آن وقت خدا مي‌آيد و براي انسان روشن مي‌كند كه بايستي از اول درست صحبت كند و بيخود با جوسازي و مسائل مختلف نيايد و عده‌اي را در ضلالت قرار بدهد.

بسم اللَه الرحمن الرحیم

در مباحث روزهاي گذشته عرض شد كه مسألة احرام يك مسأله و يك واقعيت بسيط است. و در جلسه گذشته اين مسأله روشن شد و عرض شد كه حقيقت عبادات و حقيقت معاملات این‌ها حقايق بسيطه هستند كه هر واقعيتي و هر حقيقتي از نقطه نظر نوعيت خود، با آن معامله ديگر و با آن عبادت ديگر تفاوت مي‌كند و آثار آن حقيقت نوعيه با آن حقيقت ديگر متفاوت است، آثاري كه بر آن مترتب است متفاوت است، چطور اين كه انظار هم نسبت به اين مسأله و تبعات آن هم متفاوت است.

 به فرض آن چه كه در بيع مورد توجه است، نفس نظر بر عوض و معوض است كه اين عوض داراي چه خصوصيتي است و معوض هم چه كيفيت و خصوصيتي دارد، كميت و ساير مختصات و بعد نفس العوضين و مورد معامله قرار مي‌گيرد صَرف نظر از متبايعين، يعني فقط روي آن عوض رفته. حالا هر كسي صندوق ميوه را كنار دكان خودش گذاشته، من بروم قيمت اين است، كسي ديگر برود قيمت اين است، مرا ببيند قيمت آن اين است، مرا هم نبيند آقا يك پاكت بردار ميوه سوا كن پولش هم بگذار، اصلاً نمي‌بيند از پشت پستو چه کسی آمد و چه کسی رفت، هيچ شخص متبايع مورد توجه نيست، در بيع خود نفس عوضين مورد نظر است و اين نكته‌ خب نكته دقيقي است كه انسان فرق را بداند نسبت به مواردي كه مي‌بيند آثار متشابهي مترتب بر آن حقايق نوعيه مختلفه قرار دارد.

يا فرض كنيد وقتی که نانوا مشغول نان درآوردن از تنور است آدم مي‌رود آن‌جا يك نان برمي‌دارد و پولش را هم مي‌گذارد در دخل و مي‌آيد بيرون، نه اين او را مي‌بيند و نه او این را، نان را برمي‌داريد، اين مي‌شود بيع. پس در بيع نظر متبايعین روي نفس خود آن عوض و معوض تعلق گرفته است و شرايط خاص خودش را دارد يا به نحو معاطات يا به نحو غير معاطات و مثل بيع لفظي، فلهذا آن اراده مشتري بر اين بيع، خود آن محقِق اين قضيه خارجيه است، گرچه آن شخص نسبت به اين [مسأله اطلاع] ندارد، لذا در معاطات مي‌گويند كه خود آن اراده و نيت خودش محقِق است.

ممكن است در این‌جا يك اشكال پيش بيايد كه شما در معاطات وقتي كه يك جنسي را برمي‌داريد صحبت و لفظ و صيغه عقد خوانده نمي‌شود، بخواهيد براي يك نان سنگك چهار ریالی، ببخشيد هفتصد توماني هشتصد توماني، بله بنده يادم است در آن زمان نان سنگك مي‌شد چهار ريال، چهار تا يك قراني مي‌خريديم، شخص با چهار تا يك قراني نان سنگك مي‌خورد، بزرگتر يكخرده با تشكيلات بهتر پنج تا يك قراني، الآن نمي‌دانم هفتصد تومان پانصد تومان، عيب ندارد صفر اضافه شده همان است، به صفر كه اصلاً نبايد توجه كرد، عدد مهم است صفر صفر است چه اين طرف عدد باشد چه آن طرف عدد باشد، صفر صفر است. یک نان سنگگ وقتي برمي‌داري خب اين وقتي كه يك پول مي‌گذاري مي‌گويد كه آقا بِعتُ هذا الخبز به مثلاً خمس مأة تومان آن هم بايد بگويد قَبِلتُ، مي‌گويد برو باباجان نانم در تنور سوخت اين دارد براي من قرآن مي‌خواند، برو قرآنت را با صداي بلند بخوان دخل را گذاشتم آن جا پول را بگذار برو.

در معاطات آن چه كه هست به نفس نيت متبايعين بر نقل و انتقال و انتزاع ملكيت و ادخال در ملكيت. خودش محقِق اين قضيه بسيطيه خارجيه است. درست شد؟

خب حالا در موردي كه فرض كنيد كه يك كسي دخلش را گذاشته آن‌جا ، يا این‌که فقط يك جعبه ميوه گذاشته و امثال ذلك، خب این‌که نيتي پشت آن نيست، آن كسي كه برمي‌دارد آن ميوه را سوا مي‌كند و مي‌كشد و بعد هم پولش را مي‌گذارد خب در قبالش قَبِلتُ نيست يا نيتي در این‌جا نيست، در اين صورت خب مسأله چطور محقق مي‌شود؟ او كه اصلاً نمي‌داند اين چيست و كيست و چكاره است اين همان اذن و اذن كلي بر اين قضيه خودش قبول است، يعني همين قدر كه شما اذن داشته باشيد، بدانيد كه او اذن دارد لازم نيست در هر واقعه ‌شخصيه آن شخص يك نيت مجددي داشته باشد براي اين مسأله، همين كه دخل را گذاشته در آن‌جا و يا این‌که بناي اين محل بر معاطات است به همين كيفيت، اين خودش قَبلتُ است، اين خودش قبول براي انشاء نيت قلبي معاطاتي است و اين موجب است.

لازم نيست كه در معاطات هر چيزي به نحو قضيه جزئيه باشد، نيت بايد نيت قبول، و قبول ملكيت در عوض و اخراج ملكيت در معوض باشد. اين نيت كه به نحو كلي استنباط شود، لازم در ايجاد آن به نحو جزئيت و به نحو مصداقيت نيست، اين را شما در نظر داشته باشيد.

در بيع فضولي آن‌جا يك مسأله‌اي مطرح مي‌شود و آن این‌که در بيع فضولي تنجز بيع مترتب بر رضايت و انفاذ آن به اصطلاح فرد مورد در عقد، نه در بيع بلکه در هر عقدي؛ چه عقدالبيع باشد يا عقدالمصالحه يا نكاح باشد. در هر كدام از این‌ها بايد نيت بعدي و آن تنفيذ بعدي باشد تا این‌که اين موجب حليت و موجب ترتب آثار نكاح باشد، كه البته باز صحبت در اين است كه آيا از وقت اجراي عقد اين آثار مترتب مي‌شود يا در هنگام تنفيذ و اجازه اثر مترتب است.

در آن‌جا اين مسأله را هم داشته باشيد كه حتي در مورد عقد فضولي، صِرف رضايت، صرف خود نفس علم به رضايت موجب صحت عقد است، مِن اول الامر ديگر نياز به تنفيذ ندارد؛ يعني وقتي كه شما علم داريد بر اين كه شخص الآن مي‌خواهد با يكي از اين سه مورد ازدواج كند، يا این‌که آن دختر مي‌گويد با يكي از اين چهار مورد ازدواج مي‌ كنم، و رضايت دارم هر كدام از اين چهار مورد را، و شما علم داريد.

از همان وقتي كه شما اجراي صيغه عقد را در این‌جا مي‌كنيد؛ به عنوان عقد فضولي در این‌جا محقق است و در این‌جا حليت حاصل مي‌شود. البته در صورتي كه از ناحيه خود مرد هم در این‌جا علم به اين مسأله وجود داشته باشد، يا این‌که از ناحيه زن نسبت به قضيه اين وجود داشته باشد صِرف وكالت در این‌جا شرط نيست بلكه علم به رضايت طرفين براي ترتب عقد كفايت مي‌كند. ديگر اين نيست كه بايد تنفيذي بعدی باشد.

بله در این‌جا ممكن است كه اين مسأله به اين كيفيت مطرح باشد؛ كه گرچه در این‌جا خود عقد كفايت براي ترتب آثار آن حقيقت بسيطيه مي‌كند، و آن حقيقت بسيطيه را ايجاد مي‌كند، اما ممكن است در اين جا بگوييم اختيار طرفين در اختيار مورد دخالت خاص دارد. در اين گونه موارد غير از يك كيلو ميوه گرفتن است، چرا كه در اين صورت ديگر اختياري نيست. اين مثمن مشخص است و آن ثمن هم معلوم است.

اما در مورد عقد نكاح، مي‌توانيم بگوييم آن اختيار بر این‌که بالاخره كدام يك از این‌ها را من انتخاب كردم در اين قسمت دخالت دارد. و اگر ما يقين داشته باشيم بر اين كه مسأله به طور حتم همين طور است، يعني به طور قطع و واقع مسأله به اين كيفيت است و ترديدي در اين مورد نيست. و اگر يك لحظه به این‌ها مجال بدهند آن انكحت و قبلت را هم خواهند گفت.

منتهي خب حالا به ملاحظاتي چون مي‌بينند كه نمي‌شود، يا مثلاً يك مشكلي احساس مي‌كنند، یا حيايي در این‌جا مطرح است. ولكن شخصي در این‌جا اين مسأله را مي‌داند و او مي‌تواند اين مانع را بردارد و خلاصه قضيه را به اين صورت جلو ببرد. اگر يك همچنين موردي باشد، ولو این‌که آن شخص عاقد از طرفين وكالت نداشته باشد مي‌تواند اين عقد را در خارج ايجاد كند. با اين شرايط كه اگر خود شخص مي‌توانستند عقد را مي‌خواند، و به خاطر وجود مانع و يك مسألة ديگري است كه این‌ها نمي‌توانند و آن شخص عاقد مي‌تواند رفع اين مانع را بكند در این‌جا ديگر نياز به آن تنفيذ مجدد و اجازه ‌مجدد ندارد، زيرا اجازه مِن اول الامر موجود بوده است وقت يك اجازه هست براي چه مي‌خواهد اجازه كند. چه اين كه عقد فقط همين صرف اخبار به او است كه ما آقا عقد شما را خوانديم همين و الا چيز ديگري در اين جا نمي‌تواند باشد.

تلميذ: در بيع فضولي يا عقد فضولي انشاء از موقعي تحقق پيدا مي‌كند كه آن صاحب اجازه بدهد او ممكن است كه اجازه ندهد او واقع نشده است ... من اجازه نمي‌دهم ولي يا صاحب آن مثلاً جنس بيايد بگويد من راضي نيستم پس با او محقق نشده است، انشايي هم نيست.

استاد: ببنيد آن كسي كه فرض كنيد كه آن جعبه‌ پرتقال را گذاشته و ..

تلميذ: اين در معاطات با فرمايش شما ديگر فرقي با ... بعت و اشتريت ندارد اين جا در واقع ...

استاد: نه رفته

تلميذ: اين جا در معرض قرار دادن است

استاد: خيلي خب خب اين هم در معرض قرار داده است اين هم نيت خودش را گفته است.

تلميذ: انشاء در چه صورتي تحقق پيدا مي‌كند

استاد: انشا در صورتي كه عاقد نيت انجام آن عقد را آن حقيقت خارجيه را بكند

تلميذ: در قالب اشتريت يا نه شما فرموديد كه آن نيتي كه مي‌كند

استاد: همان ديگر

تلميذ: پس .. حكايت از آن اخبار از آن

استاد:‌ حكايت نيست يعني همان موجد است، يعني همان با خود لفظ آن ايجاد مي‌شود إِنَّمٰا أَمْرُهُ إِذٰا أَرٰادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿يس‌، 82﴾ كن وجوديه در ذات پروردگار موجب تحقق فعل خارج است آن كن لفظيه و نفسيه در عاقد موجب تحقق اين حقيقت خارجيه است، آن لفظ حكايت نيست، حكايت به معناي اخبار به معناي اخبار از اين كه من در نفس خودم اين عمل را و اين فعل را انجام دادم اين طور است وقتي كه شما فرض كنيد كه از وكيلتان از موكلتان وكالت داريد مي‌گوييد انكحت موكلتي لموكلي يا اين كه انكحت موكلي لموكلتي داريد اين را به مردم مي‌گوييد؛ كه من نيتي كردم در دلم و الآن اين انكحت كه مي‌ گويم، دارم خبر مي‌دهم از آن‌که شما يك همچنين نيتي كرديد، چند ساعت شما نيت نكرديد شما با خود انكحت نيت قبلي شما زبانتان هم همراه با آن چرخيد اين را نمي‌گويم كه اخبار از مافي الضمير بله اخبار تكويني از مافي الضمير دارد به این‌که تا نيت نباشد اين لفظ نمي‌گردد.

چرا به جاي انكحت بعت نگفتي، ذهبت نگفتي، پس این‌که در این‌جا مي‌گويي انكحت در این‌جا حكايت مي‌كند كه شما اين عقد نكاح نفسي را در نفس خودتان متحقق كرديد ولي آيا اخبار است يا این‌که نه وحدت است، اين يك وحدت و فناء مفهوم، فناء لفظ در معنات است، وقتي كه شما انكحت مي‌گوييد هيچ نه مخاطب و نه خودتان به خود لفظ كار نداريد، بلكه به همان مفهومي ‌كار داريد که اين لفظ حكايت از آن مفهوم مي‌كند آن مسأله، ولي اگر نه آمديد بعد از این‌که مجلس تمام شد به رفيقتان مي‌گوييد أنا انكحت فلانا لفلاني آن شخص ديگر در اين صورت اخبار را مي‌فهمد انشاء را نمي‌فهمد، در حالتي كه هر دو لفظ يكي است و او هم فرق نمي‌كند در یک‌جا اصلاً اخبار را نمي‌فهمد در یک‌جا انشاء را نمي‌فهمد، حال فرق مي‌كند، فضا عوض شده است، حال شما در بازگو كردن فرق كرده است.

خود كلمات در فارسي هم همين طور است، يك وقتي شما با لحنتان يك جمله خبري را به جمله استفهاميه تبديل مي‌كنيد يك وقتي مي‌گوييد؛ زيد آمد، اين مي‌شود جمله خبريه يك وقتي مي‌گوييد؛ زيد آمد؟ اين كله را اين جوري مي‌كنيد يكخرده كله به كار مي‌گيرد چشم را هم باز مي‌كنيد اين ديگر معناي اخبار ندارد، اين معنا معناي انشائي دارد، با انشاء هم البته چيزهاي مختلفي دارد كه استفهام هم خودش جزء انشاءيات است يعني در استفهام شما طلب فهم مي‌كنيد، اخبار نمي‌دهيد مي‌خواهيد اين حال خودتان را در زمان حال به مخاطب ابراز كنيد و بيان كنيد. درست شد؟

ولي در مورد عقد نكاح نيت چيست؟ شما نيت براي تحقق عقد نكاح داريد، شما براي تحقق عقد نكاح چه چيزي لازم داريد، اول نيت مرد است در ايجاد علقه به عنوان انشاء، و دوم نيت زن است به عنوان قبول که در خارج صورت پيدا مي‌كند بيش از این‌که ما چيزي نمي‌خواهيم.

منتهي چون مربوط به طرفين است لذا در این‌جا اين قضيه به خود آنها بستگي دارد حالا اگر يك نفر از طرف آن دو وكيل بود؛ من وكالت مي‌دهم به شما كه شما هر دختري را كه مي‌خواهي براي من عقد كني، حال اگر اين وكيل رفت و اين را انجام داد؛ دختري را كه اين نديده، اسمش را هم نشنيده، برود پيدا كند فرض كنيد كه كدام دختري براي اين مناسب است. بيايد بگويد كه خب آقا من يكي را پيدا كردم انكحت فلان تمام شد، آيا خود اين هم در مورد وكالت باز نياز به اجازه ‌مجدد موكل دارد؟ نه ديگر چون از اول اجازه را داد، از اول اجازه را به نحو كلي داد ديگر نياز نيست به اين كه برگردد بگويد آقا من دختر فلاني را با اين اسم و خصوصيات اين هم عكس آن، به عقد شما درآوردم.

اين نگاه مي‌كند مي‌بيند عكس الآن است يا عكس ده سال پيش است به من دادي، مي‌گويد نه بابا اين را دادند، مي‌گويد نه برو عكس الآنش بیاور، اين عكس ده سال پيش، يا این‌که فرض كنيد كه به اصطلاح غِش در معامله نمي‌شود! آقا در معاملات نمي‌شود غِش كرد، بايستي كه بلند مي‌شود مي‌رود مي‌گويد نه اين طور نيست اين هم خصوصيت آن.

يك بنده خدايي بود يكي از اقوام ما تعريف مي‌كرد، مي‌گفت: كه رفته بود خواستگاري وقتي رفته بوده خواستگاري ديده بوده عجب موردي است، ـ این‌ها كه تدليس تدليس ماشطه را نديدندـ به‌به چه خوب!! قبول كرده است دختر خانم هم بله مثل شاه پريان فرض كنيد نشسته شب عروسي هم ديده بله بسيار خب بهتر از آن موقع است، فردايش كه شد و ديگر رنگ و بزك و ديگر از اين چيزها كه مي‌گويند سفيدها و نمي‌دانم رنگ و اين چيزهاي همه يكي يكي كم شد و سر و كله شسته شد، نگاه كرد ديد عجب ميموني است! گفت تو بودي همان ديشب؟ گفت بله ديگر. گفت تو ميمون آخر كجايت آن جوري است؟ پس چرا اين جوري شد؟ گفت بابا اگر ما اين كارها را بلد نباشيم نمي‌توانيم خودمان را غالب كنيم، و بالاخره به طلاق كشيده شد گفت كه اين چه ميمون و اورانگوتاني است. حالا اين جا چطوري با اين سَر كند؟!

گفت ميمون هر چه بازيش بيشتر است... گفت چه قسمي ‌ميمون نمي‌دانيد چيست آقا؟ ميمون اين قدري داريم، اين قدري داريم، ميمون بالا و این‌ها بله اينها ميمون‌ها مختلف ديگر، آن وقت مي‌گويند ميمون هر چه زشت تر است ـ ميمون كه ديديد؟ـ بازيش بيشتر است. بله بازي او، بازيگوشي او این‌ها خيلي زياد است. بله خدا مثل اين كه ميمون زياد درست كرده است.

شما ببينيد اين چه تدليسي است كه اين شخص اين همه رفته خواستگاري و نپسنديده و مي‌آيد و اين را مي‌بيند و در يك نگاه، يك دل نه صد دل خلاصه بله مفتون و بعد معلوم مي‌شود كه اين اصلاً چه قضيه ‌اي دارد.

این‌ها به علت عدم بصيرت است اگر بصيرت داشته باشد از اول مي‌فهمد اين ميمون كيست و ديگر گول اين ماتيك، و ميمون هم ماتيك مي‌زند و اين هم بالاخره ماتيك خودش را دارد اداها و اطوارها بله پشتک‌ها و ملق‌ها، این‌ها همه ماتيک‌هايي است كه ميمون مي‌زند به خودش و خودش را به صورت ديگري براي انسان مي‌آرايد آن بيچاره بدبخت وقتي كه مي‌رود اين را مي‌خرد خلاصه خيال مي‌كند كه خبري است و بعد معلوم مي‌شود كه چيز ديگري از آب درآمد.

منتهي آن كساني كه خدا به ايشان یک‌خرده تيزي داده و فهم داده داده باشد می فهمند.

مرحوم آقا مي‌فرمودند نيازي به صحبت نيست ما يك نگاه كنيم همه چيز را فهميديم، نگاه كنيم! آن‌ها نگاه نكرده همه چيز را خلاصه مي‌دادند و نيازي به صحبت و مذاكره و مصاحبه و از اين مطالب نيست.

حالا در این‌جا مسأله چيست؟ در این‌جا نمي‌شود ديگر، در این‌جا چون خود وكيل از طرف اين وکالت گرفته كه حالا برود به دختر بگويد كه من هم به تو يك همچنين چيزي مي‌دهم، اعتماد دارد، این‌که مي‌گويد هر دختري را براي من گرفتي، چون اعتماد به وكيل دارد به سليقه ‌او اعتماد دارد اين جوري نيست كه چرتكه بياندازد و يكي را بياورد و بگويد...، نه اعتماد دارد، به سليقه او به عقل او به درايت او به تجربه او به حسن فعل و تصرفاتش، چون اعتماد دارد دربست مي‌گويد هر چه شد آقا براي من گرفتي قبول. درست شد؟

آن هم چون بعكس، چون اعتماد دارد مي‌گويد هر شوهري براي من اختيار كردي آن قبول است. درست شد؟ خب همين كه دارد اين اعطاء اختيار را و نمي‌گويد كه كدام مورد، و تفويذ اختيار مي‌كند؛ من اختيار خود را به توي وكيل تفويذ مي‌كنم. سلب اختيار نكرده، تفويض اختيار كرده، وقتي كه آن اختيار تفويض مي‌شود حكم چيست؟ حكم تنفيذ است تفاوت نمي‌كند.

حالا صحبت من اين است؛ چه فرقي در اين جا بين وكالت و بين عقد فضولي است با همین كيفيت و با همين خصوصيت؟ فقط فرقش اين است كه در‌ آن‌جا به او وكالت داده نشده يك نفر مي‌خواهد ازدواج كند، يعني واقعاً فقط مي‌خواهد ازدواج كند مورد را نمي‌داند كيست، و اين مي‌شناسد، مورد را اگر بداند يك روز هم تأخير نمي‌اندازد، پول هم دارد، امكاناتش را همه دارد فقط مورد را نمي‌داند كيست، به اين شخص هم اعتماد دارد و كارهاي او را مي‌پسندند، دربست هم قبول مي‌كند، ديگر بالاتر از اين. آن مورد دختر هم به همين كيفيت متقابلاً يك همچنين حالي را دارد حالا اين عملي را كه اين انجام مي‌دهد او هم انجام عقد است، ديگر همين طوري كه شير يا خط نكرده او عقد را انجام مي‌دهد، منتهي عقدي كه بايد مرد و زن آن عقد را ايقا كنند، اين شخص دارد آن عقد را انجام مي‌دهد اين با وكالت چه فرقي مي‌كند؟ هر دو يكي است. در هر دو اجازه است در وكالت فقط شرط صحت وكالت اعطاي وكالت در مورد خاص نيست، اعطاي وكالت است.

فرض كنيد كه يك شخصي كه وكيل بوده، شرط اين نيست كه مورد موردِ خاص باشد، بنده به شما وكالت مي‌دهم برويد براي من فرض كنيد كه فلان ماشين را بگیريد، نه ماشين خاص خب رفته گرفته آ‌ورده بفرما اين هم اين نوع ماشين كه گفتي. من به شما وكالت مي‌دهم كه آقا بلند شويد برويد دو كيلو برنج بخريد حتي از سر كوچه‌اي يا در بازار، نوعش را كه تعيين نكردم، گفتم برنج، بله شما غير برنج نمي‌تواني انجام بدهي.

ولي در مورد وكالت گاهي اوقات مورد خاص قيد مي‌شود، مثل اين وكالتنامه‌هایي كه امروزه مي‌نويسند، وكالت نامه محضري مي‌دهند براي فروش مثلاً اين منزل، براي فروش اين زمين، براي فروش اين فرض كنيد كه چيز اين وكالت است، بعضي از وكالت نامه‌ها نه، اين يك توسعه بيشتري دارد. براي فروش، براي هبه، حتي براي هبه هم وكالت مي‌دهند، براي مصالحه باز هم وكالت مي‌دهد، چرا؟ چون نسبت به شخص اعتماد بيشتري دارد، نسبت به شخص آگاهي بيشتري دارد، نسبت به شخص اطلاعاتش بيشتر است، آن به اصطلاح ارتباطش و رفاقتش و مسائلش اطلاع دارد.

چقدر از اين مسائل اتفاق افتاده كه وكيل بالا كشيده و مطاع را برداشته برده چون اطلاعي آن طور كه بايد و شايد نداشته فقط به خنده سر سفره او نگاه كرده، به آن پشت پرده و آن طرف سكه نگاه نشده، در حالتي که انسان براي شناخت يك فرد نبايد فقط به مواردي كه آن موارد، موارد مسالمت آميز است نگاه كند، بايد همه موارد را مورد نظر قرار بگيرد. مي‌گويند فلاني چقدر آدم خوبي است، بابا آن طرف او را نديدي آن طرفش را نديدي!.

تلميذ: اين مطالبي را كه شما فرموديد همه مصداق براي وكالت است چون ... ولو این‌که گفته من شما را وكيل كردم ولي قرينه در این‌جا هست كه فضولي يا مقابل فضولي اصلاً اين طور نيست چون اقسامي‌ دارد چون در این‌جا اصلاً مي‌گويد من اذن نمي‌دهم اجازه نمي‌دهم باطل مي‌شود بعد از آن طرف بعضاً مي‌گويند اذن كشف از آن ... بعضي مي‌گويند همان موقع انشا و ...

استاد: من اصلاً يك سوالي از شما بكنم، ببينيد؛ اين را مي‌گويند، آن‌ها را مي‌گويند، این‌ها را، خلاصه همه را ما یک‌جا مي‌گذاريم، ما صحبت همين‌جا مي‌كنیم من به شما يك چیز مي‌گويم اگر يك شخص محذوري داشته باشد از این‌که به يك شخص وكالت بدهد، نمي‌تواند بدهد، بعلى محذور دارد، پدرش او را نهي كرده است، يا خودش در يك محذوري قرار گرفته شرعاً بر خودش فرض كنيد كه اين وكالت دادن را، شرعاً بر خودش حرام كرده.

تلميذ: ... محذور دارد

استاد: نه حالا به دانستن و ندانستن كار نداريم كاري نداريم

تلميذ: علم باشد تفاوت مي‌كند حكم شما قرينه كه دارد...

استاد: ببينيد من اصلاً مي‌گويم ما علم هم نداريم خوب است، خود اين شخص خود اين شخص در وكالت دادن اين محذور دارد رفيقش است رفيق صميمي ‌او است به او اعتماد دارد به عقل و تجربه او اعتماد دارد به سليقه او اعتماد دارد مي‌داند آن را كه انتخاب كند ردخور ندارد همين. ولي شرعاً نمي‌تواند وكالت بدهد، درست شد؟ اگر شرعاً مي‌توانست براي انجام عقد ازدواج وكالت بدهد همان لحظه اين را ترك نمي‌كرد.

حالا صحبت من اين است اين شخص که این‌جا نشسته و آن هم جلوي اين نشسته و مي‌داند كه فلان دختر را مي‌خواهد و نه تنها مي‌خواهد بلكه اصلاً فرض كنيد كه این‌ها مفتون همديگر هستند و مي‌گويند ما يا مي‌ميريم يا بايد با هم ازدواج كنيم، ـ از اين موارد اتفاق مي‌افتد ـ و در اين قضيه هم هيچ شك ندارد.

نه این‌که حالا بگوييم نه حالا اگر به او بگوييم؛ بگويد خب تو صبر كن عقد كردي فرض كن حالا خوب بوده يك تلفن به ما مي‌زدي يك چيزي مي‌گفتي فلان این‌ها ، هيچ چيزي نيست، ـ يعني همه راه‌ها را من دارم مي‌بندم ـ هيچ اين حرف‌ها نيست، اصلاً دو تا ديوانه همديگر از چيز هم بالاتر كه به هيچ وجه حتي يك لحظه هم صبر ندارند و بعد هم فرض كنيد كه خب مي‌خواهند اين عقد انجام شود، منتهي نه خودشان مي‌توانند اين كار را انجام بدهند و نه شرعاً هم حق وكالت دارند.

فرض كنيد كه نهيشان كردند. يعني يك التزام شرعي براي خودشان به وجود آوردند كه نمي‌توانند انجام بدهند. اين رفيقي كه الآن مي‌آيد و حال اين دو تا را مي‌بيند به این‌ها مي‌گويد آقا من شما دو تا را براي همديگر عقد كردم؛ انكحت موكلتي فلان و تا اين حرف را مي‌زند اين دو نفر چيز نكردند نگفتند نحن اجزنا، نگفتند نحن ثبتنا، نحن نفذنا، نگفتند، هيچ نگفتند، وقتي اين حرف را به اين دوتا مي‌زند آيا اين دو تا محرم هستند يا نيستند؟ چه مانعي از محرميت در این‌جا وجود دارد؟ چه مانعي از اين وجود علقه نكاحيه در این‌جا وجود دارد؟ چه مانعي در این‌جا هست؟ اگر ما عقد فضولي را جايز مي‌دانيم وقتي مي‌گوييم اصلاً عقد فضولي چيز نيست نه هست عقد فضولي هست منتهي در این‌جا منوط به اذن است، مگر در این‌جا اذن نيست؟ اين كه دو تا مثل نارنجك دارد كله ايشان به سقف مي‌خورد. اين حكايت از اين اجازه ندارد؟ اين فرض كنيد كه تا ببينند و آن‌ها هم مي‌بينند يك همچنين مسأله‌اي است يعني به حساب ببينند كه اين شخص مي‌تواند اين را انجام بدهد بدون وكالت انجام بدهد بدون این‌که اصلاً... اين اشكال ندارد.

آن‌که ما در عقد فضولي داريم اجازه ‌طرفين است، ما غير از این‌که چيزي نداريم، این‌که طرفين وقتي كه شنيدند نسبت به اين مسأله اجازه بدهند. خب وقتي كه ما علم به اجازه آن‌ها داريم اين نياز به اجازه مجدد ندارد، نفس آن عقدي كه ايجاد مي‌كند و اين يك اصل اساسي توحيدي و عرفاني است كه اگر به اين قضيه بخواهيم وارد شويم آن وقت ديگر مي‌رود در مسائل و مطالب ديگر آن وقت مي‌گوييم كه آقايان آمدند آن‌ها را داخل در اين مباني فكري كردند.

من امروز فقط آمدم يك دريچه را باز كنيم، كه ببينيد كه چه مطالبي مي‌توانيم ما در این‌جا برسيم، به چه مسائلي مي‌توانيم برسيم، اگر انسان علم دارد ما در آن‌جا که احتمال است حرفي نمي‌زنيم، در احتمال درست، در آن‌جایی كه انتخاب است، اختيار است در آن‌جا اختيار در انتخاب در آن‌جا مسأله است، درست؟ در آن‌جایی كه باز مورد جاي تأمل و اين حرف‌ها است، تمام اين حرف‌ها را ما كار نداريم. همان طوري كه خودمان موردي را مي‌بينيم و با چشم باز او را به عقد درمي‌آوريم با همين خصوصيت و با همين كيفيت نسبت به اختيار اين شخص و انتخاب اين شخص و ميل اين شخص و اراده اين شخص در اين مسأله ما علم داريم. نه اين كه ظن داريم، علم داريم.

وقتي كه ما علم داشتيم ديگر جاي تنفيذ در این‌جا معنا ندارد، جاي اجازه در اين جا معنا ندارد، وقتي كه ما علم داريم مگر حتماً بايد وكالت باشد اين كه از وكالت بالاتر است در وكالت مي‌گويد برو هر دختري را خواستي براي من بگير شما، اصلاً مورد مشخص است اين دو تا ديوانه همديگر هستند مفتون همديگر هستند و همديگر را مي‌خواهند، يك دقيقه بدون همديگر نمي‌توانند، فقط گير این‌ها چيست؟ مسأله شرعي است، كه خب آن هم گاهي اوقات برداشته مي‌شود، همين مسأله گير را شما مي‌آ‌يي برمي‌داري، درستش مي‌كنيد، مي‌گوييد آقا بسيار خب اين هم عقد خوانده شد و ديگر در این‌جا آثار شرع مترتب است. خب ديگر وكالت نمي‌خواهد، به اين عقد فضولي نمي‌گويند، عقد فضولي ديگر در این‌جا نيست.

يعني به آن معنايي كه در آن‌جا گفتند، لذا اين قضيه را شما در حواشي خودتان ملاحظه بفرماييد كه در عقد فضولي نيازي به اجازه نيست، در صورتي كه اجازه متحقق باشد و آن اجازه متيقن و متحقق باشد.

لذا خيلي خوب است که رفیق يك دفعه به آدم تلفن کند که؛ شما مي‌دانيد كه در این‌جا داماد شديد؟! به‌به خدا خيرت بدهد، يا به او بگويد مي‌داني شما در این‌جا عروس شدي؟! خيلي خوب است يك دفعه به آدم يك خبر بدهند.

وقتي كه يك همچنین تصميمي ‌در اين صورت باشد؛ نه این که آدم بگويد بله، بلکه خيلي ديگر در آن‌جا مسائلی هست! آن وقت شما در این‌جا به آن مسائل و رواياتي كه در زمان ظهور حضرت آمده است كه؛ شخص دست مي‌كند از جيب آن رفيقش و هر چه پول لازم دارد برمي‌دارد پي مي‌بريم كه حضرت دين جديد نياورده يا این‌که مي‌رود در دكانش يك كيلو سبزي مي‌خواهد، اصلاً صاحب مغازه نيست، هست، نمي‌دانم، يك كيلو سبزي برمي‌دارد مي‌گذارد در ترازو و مي‌آيد، يا این‌که اصلاً در ترازو هم نگذارد همان مقداري كه نياز دارد برمي‌دارد مي‌‌آيد، البته دكان را نبايد خالي كند به اندازه‌ خودش كه مي‌خورد بردارد، نه آن طور که ما داريم حرص مي‌زنيم، ولي اگر نه، فرض كنيد سيب مي‌خواهیم به اندازه ‌خودمان، سه تا دانه سيب برمي‌داريم مي‌آوريم.

الآن در خارج همين طور است ما هر وقتي مي‌رويم يك كيلو يك جعبه پرتقال و سيب برمي‌داريم مي‌گذاريم آن‌جا تا تمام شود، آن‌جا اين طور نيست وقتي كه مي‌روند در خارج و این‌ها مي‌روند چيزي بگيرند يك پاكت برمي‌دارند دوتا سيب برمي‌دارند، دو تا پرتقال برمي‌دارند، هندوانه آن جا اين طوري نيست كه فرض كنيد هندوانه پنجاه و پنج كيلويي كه درون آن تشتی که لباس مي‌گذارند [باید] بار بزنيم، نه، يك قاچ از آن برمي‌دارد مي‌گذارد، به اندازه ‌روز خودش. اين خيلي خوب است كه اين طوري به اين نحوه آدم نه ديگر جايش گرفته مي‌شود نه ديگر انبارش هي پُر مي‌شود نه نمي‌دانم خراب مي‌شود و اصراف مي‌شود و بايد دور ريخته شود، بله در آن زمان مسأله اين طور است، اين به آن قضيه ارتباط دارد، اين مي‌خورد در مبنا به آن مسائلي كه در آن‌جا هست خب انشاءاللَه كه..

تلميذ: معذرت مي‌خواهم همان طوري كه عرض كردم آن را غير فضولي ... فضولي اسمش اصلاً با خودش است يعني اصلاً مورد مورد علم نيست آن كه حضرتعالي فرموديد حالا من نمي‌دانم...

استاد: نه آن‌ها در آن‌جا قائلند بر این‌که، حتي تصريح دارند که حتي شخص علم هم داشته باشد كه آن رضايت ضمني دارد كافي نيست بايد حتماً به زبان بياورد، تصريح دارند.

تلميذ: ... كاشف از يك حقيقت خارجي مي‌كند.

استاد: دوباره اين برمي‌گردد مسأله به همان كه عرض كرديم كشف نيست، نفس واقع است شما وقتي كه داريد انشاي عقد مي‌كنيد واقعيت خارجي ما نداريم.

تلميذ: نه درباره همان فرمايشي كه فرموديد ضمن طرفين شخص از جهت شرعي فقط مي‌آيد يك عقدي مي‌خواند و جنبه توحيدي دارد .... بين اين دو نفر علقه ايجاد شده.

استاد: نشده نخير.

تلميذ: علاقمندند.

استاد: خب باشد علاقه كه نكاح نيست. علاقه علاقه است، شما فرض كنيد كه به خيلي ها علاقمند هستيد معنايش نكاح است، علاقه كه يك نوع تعلقي است در نفس براي انسان پيدا مي‌شود انسان نسبت به يك نفر علاقه دارد به يك نفر علاقه او بيشتر است، همين طور بيشتر است و يك نفر را بايد هر روز ببيند هيچ كدام این‌ها نكاح نيست، این‌ها هر كدام از این‌ها يك واقعيت‌هایی هستند بسيطه كه در وعاء و در مرتبة خودشان بايد لحاظ شوند.

مسأله نكاح يك مسأله است، حتي در خود نكاح، آن ديدگاهي كه براي انسان در نكاح دائم است آن ديدگاه در نكاح منقطع نيست، گرچه صد ساله باشد. مي‌گويند عقد نود و نه ساله، مي‌گويند، نمي‌دانم چرا صد سال نمي‌گويند، اين نود و نه سال و هشتاد و نه سال چرا؟ چون انسان آن حالتي كه نسبت به طرف خودش در عقد منقطع احساس مي‌كند يك حالت انقطاع است. مي‌گويند گرچه بالاخره من دو سال ديگر بيشتر زنده نيستم ولي اگر من تا نود و نه سال بودم تمام مي‌شد. اين اگر بودم، يك حال ديگر در انسان ايجاد مي‌كند. آثار عقد نكاح دائم با عقد نكاح منقطع هم تفاوت مي‌كند. حتي آ‌ثارش در نفس.

اما اگر فرض كنيد كه شخص هزار سال خدا به او عمر داده و مي‌داند تا هزار سال ديگر زنده است، يك نفر را عقد نكاح دائم مي‌كند، عقد نكاحي كه مي‌گويند فردا هم مي‌توانم او را طلاق بدهم فردا هم جدا شوم، حتي يك روز ولي چون احساس اين است كه عملي قرار داده نشده، ارتباطي كه با او دارد با آن ارتباط شما مي‌بينيد فرق كرد، يك حالت اطلاقي در اين ارتباط وجود دارد لذا آثار عقد نكاح آن چيزهايي كه بر عقد نكاح است، بر دائم است، نه بر منقطع، بر منقطع خيلي كم است آن آثار عقد نكاح بخاطر همين است كه مرحوم آقا مي‌فرمودند كه نبايد منقطع باشد بايد دائم بكنيد بخاطر همين قضيه است اگر مي‌خواهيد دائم باشد چرا منقطع خب آن بخاطر ضرورت و فلان و اين چيزها مسائل انجام مي‌شود يعني در خود انقطاع يك همچنين مسأله‌اي است علقه در این‌جا هست ولي اين علقه علقه كيفيت آن تفاوت مي‌كند.

شما به خواهرتان هم تعلق داريد به خواهرتان به مادرتان هم تعلق داريد ولي هيچ وقت عقد نكاحي كه آدم نمي‌آيد فرض كنيد كه چيز كنيد آن احساسي كه انسان با يك خواهر دارد آن احساس نكاحيه كه نيست صِرف ارتباط خاص است، همان احساس را ممكن است با يك مَحرم داشته باشيد، با يك مادرزن، ببيند در احساسي كه شما با يك مادرزن داريد ـ من اين قدر از مادرزن خوشم مي‌آيد كه دلم مي‌خواهد ده تا مادرزن داشته باشم ـ آن احساسي كه با يك مادرزن داريد آن احساسي كه با يك خواهر داريد كه نيست، شما حتي مادرزنتان را ممكن است از خواهرتان بيشتر دوست داشته باشيد ولي حال دوست داشتن دو تا است آن يك جنبة نسبي و رحمي‌ در این‌جا هست جنبه ‌خوني در این‌جا وجود دارد. ببينيد همه این‌ها علاقه است همه این‌ها را ميگوييم كه چند روز يك بار بايد تماس بگيريم تلفن بزنم ببينم دلم تنگ مي‌شود، این‌ها براي همه است ولي كيفيتي را كه مواجه مي‌شويد با مادرزن يك جور است، كيفيتي را كه مواجه مي‌شويد با خواهر يك جور است، كيفيتي را كه مواجه مي‌شويد حتي با مادرتان با خواهر فرق مي‌كند با پدر فرق مي‌كند همه این‌ها تعلقاتي است كه هر كدام در نوع خودش در طبقه بندي خاص به خودش قرار دارد. لذا در این‌جا آن مسأله متفاوت است كه علقه هست الآن آن دو تا كه به همديگر علاقه دارند آيا همديگر را زن و شوهر احساس مي‌كنند يا نه هنوز احساس نمي‌كنند؟ اين با اين عقد نكاح حاصل مي‌شود.

بله يك مجلسي بود ـ با این‌که شما مي‌فرماييد شايد به خاطر اين جهت است ـ در منزل يكي از علماي معروف تهران در همان زمان شاه زمان سابق ديگر خصوصيات آن را نمي‌گويم كه آن دختر گفته بود كه فقط مرحوم آقا؛ ايشان عقد من را بايد بخوانند و كسي ديگر را من قبول نمي‌كنم، هنوز هستند، هنوز زن و شوهرها هستند، روزگار چه جوري واقعاً چه قسم است!! بله بعد آن‌جا بعضي از آقايان بودند مراجع هم حتي در آن موقع بعضي از مراجع آدم‌های خوبي بودند آن‌جا بودند و دختر گفته بود كه فقط بايست، به پدرش گفته بود پدرش هم از علماي خيلي معروف و بسيار بسيار آدم خوب، بسيار آدم خوب كه ايشان هم كه به رحمت خدا رفته و بله اين واعظ معروف آقاي فلسفي هم در آن مجلس بود خلاصه مرحوم آقا آمدند و شروع كردند به خواندن در ضمن اين عقدي كه خواندند و این‌ها، اين هم گفت كه ما عقد شما را در آن عالم بالا انشاء كرديم، خب از اين تعابير ايشان كم مي‌آوردند ولي خب حالا چه جور بوده اقتضاي مجلس آن هم با اين وضعيت كه ايشان اين جمله را گفتند: "ما عقد شما را در عالم بالا ما انشاء كرديم و به وجود آورديم" ديگر وقتي تمام شد یک‌دفعه اين آقاي فلسفي خب مثل هميشه ايشان شروع كرد كه آقا ما اين مسأله را نفهميديم اين عقد در عالم بالا اين چه معنايي دارد، ما اين مسأله را متوجه نشديم و اين عبارت ايشان و لحن لحن استفهام نبود بلكه لحن لحن تمسخر بود، لحن تمسخر بود، ايشان هم اصلاً انگار نه انگار كه يك همچنين چيزي را شنيدند سرشان را برنگرداندند نشستند و بقيه هم از اين طرز صحبت ايشان خوششان نيامد بله ولي خب در اين گونه موارد پاسخ فقط سكوت است آدم اعتناي طرف نكند.

بعد آن شخصي كه از مراجع بود و مرد بزرگي بود، آدم خوبي بود، آن شخص در يك صحبتي چيزي به ديگران يك صحبتي شد بله راجع به قضيه لزوم در لزوم انشاء عقد به نفس عمل نكاحيه كه در عقد بايد به خود عمل نكاحيه هم بايد توجه داشته باشد به نفس و آن نفس اين فعل را هم بايد در انشاء اظهار كند و بياورد حالا ما خب در عقدهايي كه مي‌خوانيم يك همچنين چيزي نيست مثل اين كه اين ايراد دارد ولي اين يك همچنين چيزي را خب مرحوم آقا داشتند و آن شخص يكي گفته بود از آن حرف‌ها كه آقا اين مسأله اين ديگر استفهام بود اين ديگر جنبه تعليلي دارد رعايت اين مسأله هم لازم است.

آن شخص كه يك مرجع بود گفت آقا این‌ها از مباحث بين اعلام است كه ايشان آقاي سيدمحمدحسين بله مباحث بين اعلام در نجف است يعني خلاصه شماها چيز نيستيد در حدّ‌ شماها نيست مثلاً در مباحث بين اعلام است كه اين مسائل البته خب بله يك همچنين چيزي هست كه آيا عقد نكاح در آن معناي حقيقت نكاح چيست و آن فعل خارج است این‌ها ولي وقتي كه ما آن مباحث بسيطه معاملات را مطرح كرديم این‌جا پيدا مي‌شود يعني این‌جا آن قضيه مي‌آيد كه آيا عقد نكاح نفس فعل خارجي است آن عمل خاص است يا این‌که علقه خاص از يك واقعيت است كه بين طرفين ايجاد مي‌شود و آثارش آن است اگر آن باشد ديگر نيازي به اين انشاء نيست.

تلميذ: نظر شما اين دومي‌است؟

استاد: بله بنده نظر عبد.

تلميذ: ........؟

استاد: محترم است بله.

تلميذ: لزومي ‌ندارد حتما عاقد ...؟

استاد: آنها هم براي ايشان، بله روايت داريم در اين زمينه كه عقودي كه در ساير اديان است محترم است.

تلميذ: .......؟

استاد: بله اين مسأله به دو صورت مي‌شود تصور بشود، صورت اول این‌که مقصود از عاقد در اين عقد صرفاً همان جواز حليّت و رؤيت نظر است بدون آن جنبه خود نكاحيّه و تعلق خاص، اگر اين طور باشد يك همچنين چيزي را ما نداريم، ما در شرع عقد به عنوان عقدي كه صرفاً موجب جواز نظر باشد، ما نداريم.

مثل عقد اخوت که داريم واصيتك في اللَه و آخيتك في اللَه علي كذا و كذا خب اين هم يك عقد است، عقد اخوت است ديگر، وليكن اگر حالا ا این‌ها با هم خواهر و برادر كه نمي‌شوند، جواز نظر كه پيدا نمي‌شود، در اين موارد يا به عنوان برادري كه آن برادر نسبي خب در این‌جا خب طبعاً نيست ولي اگر منظور اين است كه آن عقد ازدواج واقعي بين اين دو تا است ولو كان صبي او صبيى آن عقد ازدواج است و به واسطه آن عقد ازدواج طبعاً آثاري متحقق مي‌شود آن ايراد ندارد، يعني بايستي كه افراد را متوجه كرد كه اين در هنگام اجراي عقد اين مسأله باشد مثل این‌که وليّ يك طفل فرض كنيد كه ده است في عشرة سنين اين در عشرة سنين يك دختري را به عقد اين درمي‌‌آورد، واقعاً درمي‌‌آورد، بخاطر این‌که ديگران او را نبرند و بخاطر مصالحي درمي‌‌آورد؛ كه حالا اين عقد باشد و بعداً وقتي كه این‌ها به سنّ تنفيذ رسيدند خب این‌ها خودشان تنفيذ مي‌كنند، حتي در مورد وليّ‌ هم مسأله اين طور است، اين كه خب بالاخره شعور ندارد آن كه ده سالش است آن هم فرض كن كه شش سالش است هفت سالش است كه اصلاً عقل ندارد ولي واقعاً وليّ قصد عقد نكاح مي‌كند.

اگر اين طور باشد خب اشكال ندارد اين آثارش هم مترتب است و چيز نيست اين مسأله اتفاقاً از مسائلي كه نقدي كه وارد مي‌شود بر اين مسأله، كه بعضي‌ها مي‌گويند؛ عقد جايز نيست، بخاطر اين است كه در اين گونه موارد، يعني نفس آن فعل خارجي در این‌جا بايد مورد نظر قرار بگيرد که در این‌جا اصلاً محقق نيست، بچه‌ پنج ساله و دو ساله براي او فعل خارجي كه نمي‌توانيد تصور كنيد، اصلاً مقتضي نيست، استعدادش را حتي ندارد، استعداد وقوعي ندارد، و بله صرفاً در مقام تَحيُء و استعداد ذاتي در آن مرتبه بشود براي آن تصوري كرد، اما اين قابل براي عقد نيست.

تلميذ: ..........؟

استاد: موقت اين هم يك جور است.

تلميذ:............؟

استاد: نفس التحقق او يتحقق تعلق بصرف انعقاد العقد ولو بمثلاً دقائق يعني الولي و ينوي انه مثلاً يوجد هذا التعلقي يعني بين هذا الصبيه في عشره سنوات او خمس سنوات مثلاً ولو بخمس دقائق و ... يمكن ان هذا العقد بينه و بين هذا مثلاً ولده بين صبي و بين بنت صديقه عوض عن الدوام و عن الاطلاق عوض عنه يعین وقد...

تلميذ:..............؟

استاد: خلاف تعاليم الاسلامي؟ نه ‌من براي همين عرض كردم، من براي همين عرض كردم كه ما نسبت به تعاليم اسلامي‌ جاهل هستيم اگر ما تعاليم اسلامي‌ را آگاه بوديم و اطلاع داشتيم در كيفيت فهم ما و در كيفيت انظار ما و فكر ما مسائل فرق مي‌كرد، تفاوت داشت. الآن اين برداشتي كه ما داريم از تعلقات و روابط بين افراد و ديدگاهها آن برداشت ما برداشت كثرتي است و برداشت نفسي است.

وقتي كه بخواهيم يك كاري را انجام دهيم يك نحوه نسبت به مسأله برداشت مي‌كنيم اما اگر بخواهد اين قضيه براي كسي ديگر پيدا شود مي‌بينيم حالت ما تغيير پيدا كرد، در زمان امام زمان هر دو حال مي‌شود يكي، وقتي يكي شد پس بنابراين آثارش ديگر يكي مي‌شود اين آثاري كه الآن آمده در شرع و امثال ذلك همه بخاطر اين است كه ما به آن مرتبه قطع تعلقات نرسيديم و اگر بخواهد شرع با وجود چنين حالتي آن احكام توحيديه را مترتب كند اصلاً نظم عالم به هم مي‌ريزد اختلال در نظم پيدا مي‌شود مسائل عوض مي‌شود، مي‌خواهيد امتحان كنيد بسم اللَه، از حالا تا يك هفته امتحان كنيد فكر مي‌كنيد چند تا این‌جا مي‌مانند؟ درست؟ مردم هزار تا فدايت شوم و قربانت شوم به ما مي‌گويند طاقت يك ناملايم را ندارند، يك ناملايم! طرف به من مي‌گويد كه بدون اجازه حضرت آقا من آب نمي‌خورم، مي‌گويم راست مي‌گويد يا نمي‌گويد؟ و به همه هم همين طور به مرد به زن به كوچك به بزرگ به افراد غير افراد همه من بدون اجازه حضرت آقا آب نمي‌خورم ما هم به ريش همه مي‌خنديم خب سر وقتش آب نمي‌خوري خيلي خب فلان كار را تعطيل كن، آقا چرا قبل از مشورت با ما يك همچنين حرفي زد؟ چه شد؟! مگر تو تا حالا نمي‌گفتي كه من بدون اجازه حضرت آقا آب نمي‌خورم؟! خب آب نخوري مي‌ميري نه آب را بخور فلان كلاست را تعطيل كن، چه شد پس همه اين حرف‌ها دروغ است، اين منظور بنده است، حالا كه دروغ است بنده نمي‌توانم آن چه را كه به صلاح او است بگويم، تمام شد. دو دوتا چهار تا حالا كه دروغ است همه این‌ها، دروغ هم مراتبي دارد يك دروغ صددرصد داريم، يك دروغ نود درصد داريم، يك دروغ هشتاد درصد، هفتاد درصد، مي‌آيد پايين تا اين كه يكي صاف است، صاف است، ديگر با آن كه صاف است آدم مي‌گويد اين كار را بكن، اين كار را نكن، با آن كه ده درصد است يک‌خرده بازتر .

 اين احكامي ‌كه الآن در شرع هست همه بر اساس كثرت است يعني با رعايت كثرت است، نه این‌که بر اساس كثرت و با رعايت حال افراد با رعايت مقتضيات است.

اگر امام زمان بيايد با وجود اين كثرات، علي مي‌ماند و حوضش، كسي نمي‌ماند دور طرف. فرض كنيد كه طرف آمده يك خانه درست كرده حضرت مي‌گويد براي چه درست كردي غلط كردي، بده به آن شخص، اِ يابن رسول اللَه يكخرده امشب فكر كنيد ببينيد براي شما چيزي پيدا نمي‌شود، برايتان مسأله‌اي پيدا نمي‌شود، اين همه زحمت كشيدم حمالي كردم فلان، مگر تو نمي‌گويي من چيز هستم، شيعه فلان؟ من نظرم اين است، دنگم گرفته كه الآن اين را بگويم دنگم گرفته ديگر، پس يا علي از اول استثناء بگذار، خودت از اول تخصيص بگذار، يابن رسول اللَه در اين مطالب مخلص تو هستيم در سفره برنج زعفراني و خورشت قيمه و بادمجان يابن الحسن عجل علي ظهورك فلان اين حرف‌ها، در كتك و تضييق چيزي حالا آن‌جا هم هرچه امر بفرماييد؟ حضرت مي‌گويد مگر من بيكار هستم براي شما بلند شوم بيايم، هر وقت رسيدي به آن‌جایی كه دارد آ‌مادگي پيدا مي‌شود، ما مي‌آييم دستتان را مي‌گيريم و مساعدتان مي‌كنيم.

همه همين هستيم، آقا از خودم گرفته اصلاً تمام مسائل سلوك براي همين است، اگر بنده بيايم با افراد كه بخندم خب چرا بيايم با این‌ها بخندم هزار تا در خيابان دارند راه مي‌روند مي‌رويم با آن‌جا مي‌خنديم اگر فقط خنده باشد بله تبسم باشد به‌به و چه چه باشد.

 يك روايتي چند روز پيش ديدم از رسول خدا كه فرمودند: اگر يك مرد با شمشير تيز به سوي شما حمله كند بهتر است تا این‌که در قبال ديگران، مقابل ديگران شما را مدح و ثنا كند. يعني آن ضربه‌اي كه شمشير و سكين بر شما وارد مي‌كند اهون از آن ضربه‌اي كه مدح و ثناي جلوي ديگران است.

ما را هم ديگران ثنا مي‌كنند، لبخند و تبسمي ‌هه هه، احمق، بيشعور، دارد بی‌خود مدح و ثنايت مي‌كند پدرت را دارد درمي‌آورد، با اين مدح و ثنا مي‌داني چه بلايي سرت مي‌آورد؟ با اين مدح و ثنا دارد در تو سرطان ايجاد مي‌كند، آن شمشير درد دارد مي‌گويي آخ اين را آخش را آن طرف مي‌فهمي ‌وقتي كه بدبخت شدي، بيچاره شدي، همه استعدادهايت از بين رفت، هان در عالم بهيميت و حيوانيت و شهوات و دنيا و كثرات افتادي، آن موقع مي‌فهمي ‌كه چه به تو رفته، چه قضايايي به تو رفته، خب اين روايات را براي چه كساني گفتند، براي ما گفتن، فقط ما مي‌خوانيم و براي همه مي‌گوييم؛ يا بالاي منبر يا سر كلاس و در جلسات همه مي‌گوييم، آن وقت خودمان كي عمل مي‌كنيم؟ خودمان كي پاي عمل مي‌رسيم؟

يك آقايي آمده می گوید هر چه آقا بفرمايند، خيلي خب بنده گفتم كه بايستي كه اين، اين، اين را انجام بدهي، یک‌دانه را تا حالا انجام نداده است، پس چه شد هر چه آقا بفرمايند؟ آقا نمي‌گويد كارت را ادامه بده، یک‌دفعه آقا مي‌آيد مثل بيل مكانيكي ـ ديديد چه جوري است؟ يك ماشين‌هايي براي جاده سازي مي‌آيد سنگ‌ها را همه را جمع مي‌كند، مي‌رود جلو اين شاخک‌هايش را مي‌گذارد روي زمين مي‌رود جلو صاف مي‌كند، يك وقتي نه، این‌ها ويژ مي‌رود در زمين يك متر و دو متر درمي‌آورد بالا مي‌ريزد اين طرف ـ اين بيل ميكانيكي مال خودت هم اين جوري است، گر خود نمي‌پسندي تغيير ده قضا را، بله، لذا حضرت وقتي كه مي‌آيد تازه احكام حضرت مي‌شود احكام شرعي، تازه مي‌شود احكام شرعي واقعي، نه این‌که حضرت از خودش شرع جديد دربياورد، آن شرع رسول اللَه را حضرت مي‌‌آيد اجرا مي‌كند، شرعي كه رسول اللَه آورد و حاق واقع، همان را مي‌آيد اجرا مي‌كند و آن را انجام مي‌دهد.

اللَهم صل علی محمد و آل محمد